

پیشخوان

«بازار تهران، تحولات سیاسی و انقلابی» به روایت یک پژوهش نوانتشار

نمایندگان طبقه متوسط سنتی در متن وقایع سیاسی

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، نقش بازار تهران در تحولات سیاسی و انقلابی دوران معاصر را مورد خوانش قرار داده است. این پژوهش توسط ایمان حسین

قرل ایاق به نگارش درآمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار نشر ساخته است. تاز نمای ناشر در اشاره‌های کوتاه، اینگونه به معرفی این کتاب پرداخته است: «بازاریان همراه با روحانیت، همیشه یکی از نیروهای اجتماعی تأثیرگذار در عرصه‌های مختلف و مهم‌ترین نمایندگان طبقه متوسط سنتی بوده‌اند. با توجه به چنین جایگاهی، بازاربازان در طول دوران نهضت انقلابی، علاوه بر اینکه از سوی روحانیت بسیج می‌شدند، خود نیز عامل بسیج مردم ضد حکومت پهلوی بودند. از این‌رو بازایان هم در نقش بسیج و هم در نقش پیشگرم، ظاهر شدند. مبارزات بازار در روند انقلاب اسلامی، از اواسط دهه ۱۳۳۰ تا اوایل دهه ۱۳۴۰، عمدتاً در پوشش مجالس دینی، مساجد و جلسات مذهبی و معمولاً با رویکرد فرهنگی و به صورت پراکنده و غیر منسجم بوده است. اما از اوایل سال ۱۳۴۲ و با انسجام یافتن بازاریان به واسطه تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی با نظر امام خمینی، قسمتی از فعالیت‌های مبارزاتی آنها در قالب تشکل سیاسی - مذهبی ساماندهی شد. سرانجام از سال ۱۳۵۶ و با انسجام انقلابیون طراز اول به رهبری امام خمینی، در قالب ساختارهایی چون: تشکیلات مخفی نهضت، جمع روحانیت مبارز تهران، شورای انقلاب، کمیته‌اعتمادت و کمیته استقبال از امام، فعالیت‌های مبارزاتی بازاریان تا پیروزی انقلاب اسلامی، در مسیر تصمیمات این ساختارها ادامه یافت...»



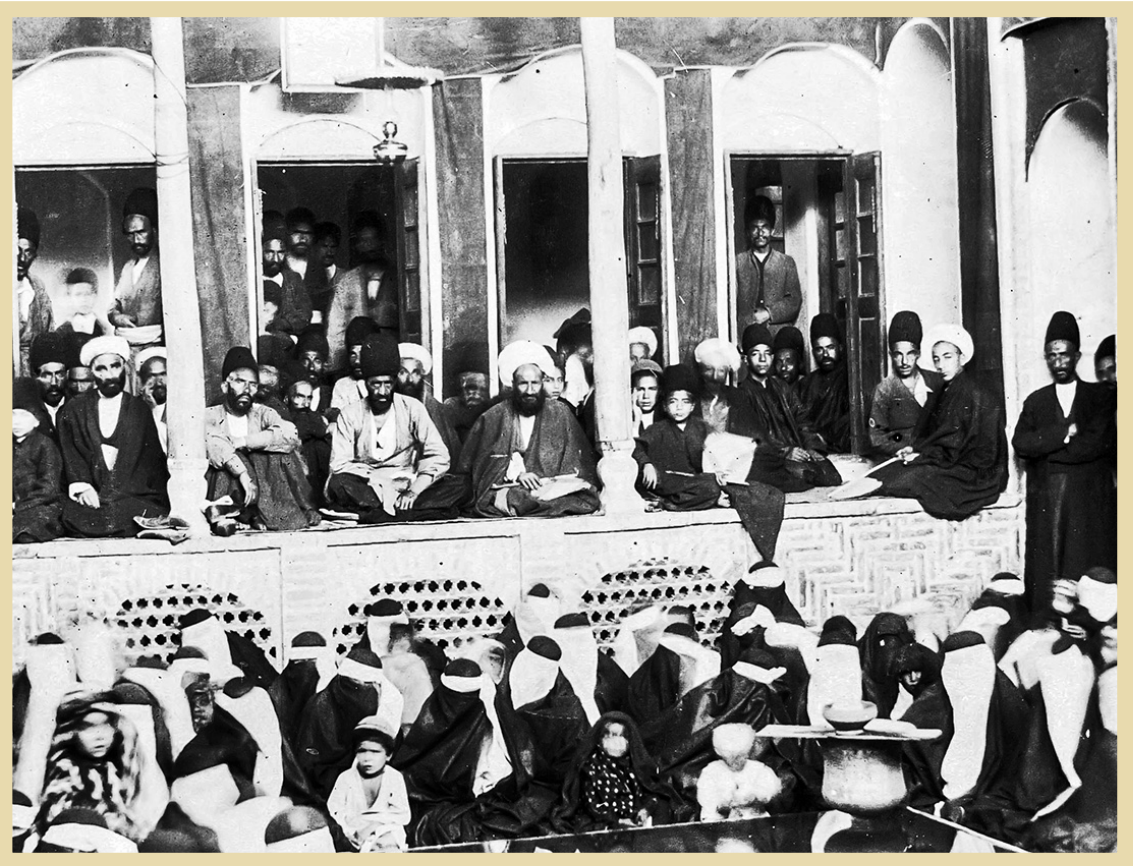
► تعطیلی بازار تهران

فردرخواست‌گیر انقلاب اسلامی

همانگونه که اشارت رفت، این اثر به نقش بازار و مجالس برگزار شده در آن، در فرایند وقایع سیاسی دوران معاصر پرداخته است. محمد مهدی عبدخدایی دبیر کل کنونی جمعیت فدائیان اسلام در خاطرات خویش، اشاره‌ای به سخنرانی‌های شهید سیدعبدالحسین واحدی در بازار تهران، در مقطع پس از کودتای ۲۸ مرداد دارد که مصادفی از موضوع این کتاب به نظر می‌رسد. وی می‌گوید: «ماه محرم و صفر مرسوم بود که تمام دسته‌های مذهبی، به بازار می‌آمدند. از بازار وارد می‌شدند و از مسجد امام خارج می‌شدند. روز عاشورای آن سال، شهید سید عبدالحسین واحدی در مسجد امام سخنرانی کرد. در حین سخنرانی ایشان، شهید نواب صفوی با حدود ۳۰۰ نفر از جوان‌های دولاب که با پای برهنه از دولاب راه افتاده بودند، وارد مسجد شدند. نواب صفوی روزه‌های عاشورا را از دولاب تا مسجد امام با پای برهنه طی می‌کرد. واحدی در این سخنرانی، زاهدی (نخست‌وزیر) را مورد خطاب قرار داد و گفت: آقای زاهدی، این مسجد همان مسجدی است که در آن رزم‌آرا به جهنم رفت، اگر برخلاف نظر مردم ایران گامی بردارید، به سرنوشت رزم‌آرا دچار خواهید شد. از میان فدائیان اسلام، شهید سیدعبدالحسین واحدی بیشتر از دیگران منبر داشت و سخنرانی‌های تندی علیه رژیم ایران می‌کرد. در ۱۰ روز محرم در مسجد شاه (امام)، مجالس روزه‌خوانی برگزار می‌شد و شهید واحدی در این ۱۰ شب بر منبر می‌رفت و هر شب در آن مجالس، به شاه حمله می‌کرد و می‌گفت: محمدرضا، اعلیٰ حضرت و شاه نبود، بلکه پسرک پهلوی بود. در آن زمان هیچ کس جرئت نمی‌کرد، تا این‌گونه حرف بزند. در محرم ۱۳۳۲ در گزارش‌هایی که از طرف شهرپانی به وزارت کشور ارائه شده بود، در مورد فعالیت‌های جمعیت فدائیان اسلام چنین آمده است: فدائیان اسلام در مسجد جامع، واقع در بازار به مدت ۱۰ شب از اول ماه محرم، مجالس روزه‌خوانی تشکیل داده‌اند و نواب صفوی و سیدعبدالحسین واحدی و عده‌ای دیگر از سران جمعیت فدائیان اسلام، در مجالس مذکور شرکت کرده‌اند و سخنرانی می‌کنند. طبق اطلاع حاصله فدائیان اسلام فعالیت خود را با تشکیل مجالس عزاداری در مسجد باب‌الجوانح آغاز کرده‌اند و اعضای مؤثر جمعیت فدائیان اسلام، در آن حضور یافته‌اند...»

عاریخ

تاریخ ۸۸۴۸۴۳۷۰



رضاخان و ممنوعیت عزاداری حسینی(ع)، بسترها و پیامدها

کارناوال شادی در روز عاشورا با رقص عمله طرب

■ نیما احمدپور

قرار سیدن ماه محرم و موسم عزای حسینی(ع)، فرصتی ممتنم است تا فرازی از تاریخ معاصر ایران مورد باز خوانی قرار گیرد: منع عزادری برای سالار شهیدان(ع) توسط رضاخان و ایضا زمینه‌ها و پیامدهایش. مقال بی‌آهده قصد دارد تا با خوانش تحلیلی پاره‌ای از روایت‌ها و دیدگاه‌ها در این فقره، تصویر روشنی از این رویداد را فراروی خواننده قرار دهد. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقمندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **مگر خدا عرب هست که ما باید روزی پنج نوبت با او عربی صحبت کنیم؟**

برخی رویان و تاریخ پژوهان بر این اعتقادند که رضاخان پس از احراز سلطنت و مدتی به بعد، متاثر از روشنفکرانی چون محمدعلی فروغی دچار دگرپسوی فکری گشت و از اعتقاد و ایمان دینی فاصله گرفت. این انگاره با روایت‌هایی که نزدیکان وی به تاریخ سپرده‌اند، نفاذ می‌شود. واقعیت این است که وی در هیچ دوره‌ای از حیات خود، دیندار نبود و تظاهراتی که به بازار این‌باره مشاهده می‌شد، با هدف عوام‌فریبی و گشایش طریق قدرت صورت گرفت. قزاق پس از تحکیم اطمینان دل خود، به واردین تعارف و خوشامد می‌گفت و با چند دسته موزیک و چندین رأس یدک، به بازار می‌آمد و خود سردار سسیه با عده‌ای از افسران، پای به دسته‌جات سسین‌زن، طاق شال اهدا می‌کرد و روز تاسوعا و عاشورا دسته قزاقخانه بسیار مجلل باشکوه و با چند دسته موزیک و چندین رأس یدک، به بازار می‌آمد و خود سردار سسیه با عده‌ای از افسران، پای به دسته‌جات سسین‌زن، طاق شال اهدا می‌کرد و روز شب یازدهم عاشورا هم مانند سایر دسته‌جات صنفی و محلی، شام غریبان می‌گرفت...»

■ **کلید خوردن ممانعت از عزاداری محرم، با شب‌نامه‌هایی در تبریز!**

بی‌تردید برنامه ممانعت از مناسک مذهبی و شعار حسینی(ع)، از مدت‌ها قبل در ذهن قزاق و ابواب جمعی وی وجود داشت، با این همه آنان نیاز داشتند تا این نیت خویش را در قالب یک خواسته اجتماعی جا بزنند! در این طریق، از شیوه‌های مختلفی استفاده شد که پخش شب‌نامه به هنگام سفر رضاخان به تبریز، در زمره آنها قلمداد می‌شد. علاوه بر این حکومت به نظر خواستی از برخی روحانیون فاقد جایگاه علمی و مکانت اجتماعی نیز، مبادرت ورزید. رضا سرحدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره آورده است:

«رضاشاه تا پیش از سلطنت، خود را حامی مراسم عزاداری می‌دانست، اما با تحکیم پایه‌های حکومت خود، تغییر روش داد و به محدودیت‌ها و در نهایت

ممنوعیت سوگواری و عزاداری حسینی اقدام کرد. این مسئله سبب شد از گسترده‌گی مراسم عزاداری کاسته و عزاداری به امری مخفی تبدیل شود. رضاشاه در اولین اقدام و در سال ۱۳۰۴ و چند ماه قبل از رسیدن به سلطنت، به تبریز سفر کرد. در این هنگام شب‌نامه‌هایی به صورت نامشخص در شهر پخش شد که از وی می‌خواست تا مراسم عزاداری را محدود کند، اما از آنجا که این خواسته دقیقاً در نقطه مقابل شور و هیجان جامعه مذهبی ایران برای برپایی مراسم عزاداری بود، مراسم عزاداری باشکوهی برگزار شد. با وجود این، رضاشاه همه تلاش خود را در راستای اینکه مراسم عزاداری به صورت رسمی و ستوری ممنوع شود، به کار گرفت. او در اولین اقدام، رسم تعزیه، شبیه‌خوانی، قهقهه‌نی و زنجیرنی را ممنوع کرد. باید توجه کرد که از ابتدای حکومت رضاشاه، ممنوعیت عزاداری در این مناطق را داشتند، تاوانند به سادگی نشده بود. با این حال در برخی موارد، حکومت تلاش کرد این رسم را محدود کند و به کنترل آن بپردازد. علاوه بر این تلاش کرد با راهاندازی مراسم‌های دیگر، مانع از برپایی مراسم عزاداری شود. یکی از مواردی که در دوره حکومت رضاشاه برای محدود کردن عزاداری انجام شد، تغییر جایگاه برخی از ضریح‌های مربوط به اهل بیت(ع) در ایران بود. این حرکت وی، تلاش جدی برای از بین بردن شکوه و جلال مراسم عزاداری بود. در این مسیر محل روزه قزاقخانه را به تکیه دولت منتقل کرد و از شکوه، جلال و مدت آن کاست و پس از چند سال، به کلی متروک گردانید. علاوه بر این، برخی از این ضریح‌ها را به جایگاهی که دور از شهر و دشوار بودند، منتقل کرد. این امر باعث شد تعداد زیادی از مردم که قصد عزاداری در این مناطق را داشتند، نتوانند به سادگی این کار را انجام دهند. در برخی از موارد، مأموران حکومتی تلاش کردند، مراسم عزاداری را به شکلی که قابل تحمل باشد، محدود کنند. برای مثال در برخی شهرها، حکومت رضاشاه تلاش کرد برگزار مراسم عزاداری، به مساجد محدود شود و از برگزاری آن در خیابان‌ها و مکان‌های عمومی جلوگیری کند...»

■ **اجبار اصناف و پنگاه‌ها، به شادی در محرم!**
کار ممانعت از عزای حسینی(ع)، تنها به جلوگیری از انجام آن منحصر نماند و به راه‌اندازی کارناوال شادی در ماه محرم و روز عاشورا از سوی معروفه‌ها و فواحش در دست و پا زد. در این شرایط نماز بخوانند. شرطشان این بود که تماس و گفت‌وگویی با مأمومین و نمازگزاران نداشته باشند و فقط بایند و نمازشان را بخوانند و برودن‌همچنین در مساجد، روزه‌خوانی‌ها حتی عزاداری‌های ایام عاشورا تعطیل شد، یعنی هیچ پیش‌نمازی حق نداشتند نماز بخواند و اگر صاحبخانه‌ای مجلس روزه‌خوانی برقرار می‌کرد او را می‌گرفتند داغ و درفش می‌کردند و سپس رهایش می‌کردند، ولی کسانی که این عشق حسینی(ع) را در دل داشتند، نمی‌توانستند از این کار دست بردارند. حتی یادم هست در صندوق خانه‌ها طوری که صدا بیرون نرود و پاسبان گشت نفهد، مراسم عزاداری برگزار می‌کردند...»

■ **هدف رضاخان از مبارزه با هویت دینی ملت ایران**
ممکن است آنان که تا این بخش از مقال ما را مطالعه کرده‌اند، این پرسش را مطرح سازند که هدف رضاخان از مبارزه با نمادهای دینی



نمای از یکی از هیئات مذهبی، در آغازین سالیان حکومت رضاخان

درد

بی‌تردید ممانعت از مناسک ماه

محرم الحرام، از مدت‌ها قبل در ذهن رضاخان و ابواب جمعی وی وجود داشت، با این همه آنان نیاز داشتند تا این نیت خویش را در قالب یک خواسته اجتماعی جا بزنند و آن را مر حله به مرحله به پیش برند! در این طریق، از شیوه‌های مختلفی استفاده شد که پخش شب‌نامه به هنگام سفر قزاق به تبریز، در زمره آنها قلمداد می‌شود. علاوه بر این حکومت به نظر خواهی از برخی روحانیون فاقد جایگاه علمی و مکانت اجتماعی نیز در این‌باره مبادرت ورزید

رسیدار رضاخان روسای اصناف و پنگاه‌های اقتصادی را مجبور می‌کرد که در این اقدام زشت و مشتمزکننده شرکت جویند و در صورت امتناع از ادامه کار منع می‌شدند. این امر نقش مهمی در ایجاد نفرت عمومی از رضاخان، در میان بدنه اجتماعی و متدین جامعه به همراه داشت. رضا سرحدی در ادامه تحلیل خود، به نکات ذیل اشارت برده است:

«رضاشاه حرمت شکنی‌های متعددی، در مسیر مبارزه با عزاداری حسینی(ع) انجام داد. برخی از این حرمت‌شکنی‌ها، در مسافرت‌های وی رخ داد. برای نمونه در یکی از سفرهای وی به مشهد - که مصادف با ایام محرم بود- شهر را جهت ورود او تزئین و چراغانی کردند. اعتراض‌های گسترده‌ای نسبت به این اقدام وی شد. پیشگام این اعتراض‌ها، آیت‌الله قمی از مراجع بزرگ آن زمان بود. رضاشاه به محدودیت‌های رسمی بسنده نکرد. برخی از مقامات حکومتی، به راه‌اندازی کارناوال‌های شادی در این ماه، برای مقابله با مراسم عزاداری اقدام کردند. این کارناوال‌ها شامل نمایش‌های موسیقیایی و رقص‌های شاد بودند و در مقابل رسوم و سنت‌های محرم و عاشورا قرار داشتند. در ماه محرم سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶، دولت از سران و اصناف و پنگاه‌ها اجباراً خواست، تا کارناوال شادی به راه بیندازند که در سال ۱۳۱۶، روز کارناوال مصادف با ده اول محرم (عاشورا) بود و شب قتل که مصادف با روز تولد رضاشاه بود. کارناوال مفصلی به راه انداختند. در این کارناوال، عده‌ای از عمله طرب با فواخش را جمع کرده بودند که در کامیون‌ها به پای کوبی و رقص می‌پرداختند. رفته‌رفته رضاشاه پس از فراهم شدن زمینه‌هایی نظیر در گذشت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رئیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۱۵، کلیه مراسم سوگواری و عزاداری را قذغن و ممنوع اعلام کرد. و وضعیت به‌گونه‌ای شد که هر کسی که مجالس روزه‌خوانی برپا می‌کرد، توسط نیروهای شهریاری جلب و توقیف می‌شد...»

■ **عزاداری‌هایی که به صندوق‌خانه‌ها منتقل شد!**

با تمامی تضییقات و مزاحمت‌های رضاخان برای عزاداران حسینی(ع)، نه ذره‌ای از علاقه بدنه متدین جامعه به برگزاری روزه کاسته شد و نه عزاداری‌ها به طور کامل تعطیل گشت. مردم روزه‌های خویش را با رعایت اصول اختفاء و در حریم منزل برقرار می‌کردند. در این باره استادان فراوانی وجود دارد که در منابع مربوطه آمده است. زنده یاد امیرعبدالله کرباسچیان از اعضای سابق جمعیت فدائیان اسلام، در این موضوع روایتی خواندنی دارد:

«داستان دوران دیکتاتوری رضاخانی، داستان دیگری بود و نظیر داستان‌های دیکتاتوری‌های دوران محمدرضا نبود، بلکه اختناق کامل و توأم درون‌شاکم بود. مثلاً همان طور که درباره خود اشاره کردم، مادرم دست بچه‌خود پند، شش‌ساله خود را گرفته بود و عبور می‌کرد. بعد یک‌متر تپه با باتوم طوری در فرق سرش می‌کوبیدند، تا بپهوش شود! البته وحشی‌گری‌ها همواره در تاریخ پیونده، دیگر در قرون اخیر به‌قدرت چنین وضعیتی دیده شده است. در ملام مردم را می‌گرفتند و می‌زدند و تیرباران و اعدام می‌کردند. در خانه‌ها روزه‌خوانی ممنوع کرده بودند و مساجد را بستند. البته به به صورت مهر و موم، ولی عملاً بستند، چون برای مسجد شریاطی گذاشته بودند که آقایان حاضر نمی‌شدند تحت آن شرایط نماز بخوانند. شرطشان کار که تمام هم و غم دولتمردان، در شرکت هرچه بیشتر و گسترده‌تر روحانیت در مؤسسه وعظ و خطابه قرار گرفته بود، تعداد افراد شرکت‌کننده آن قدر کم بود که مجبور شدند ملاک سنی را نیز ۲۵سال به ۴۵ سال فرستادند، اما این تدبیر ناز مؤثر واقع نشد و برنامه‌ریزان آن به این نتیجه رسیدند که وجود مؤسسه برای این تعداد اندک بهبوده است و ناگزیر در سال ۱۳۱۷ش. تصمیم به انحلال آن گرفتند. فرجام کار مؤسسه وعظ و خطابه مانند بسیاری دیگر از طرح‌های مدرن‌سازی رضاشاه که با زیست‌بوم فرهنگی و اجتماعی ایران همخوانی نداشت، بیانگر این امر است که رضاخان با دست‌اندازی به پایگاه مذهبی و ایجاد نهادهای مذهبی دولتی مانند این مؤسسه در عمل نتوانست موفقیتی به‌دست آورد و به دنبال آن دولت مجبور شد در سال ۱۳۱۷ «سازمان پرورش افکار» را به جای آن تأسیس کند...»

۹ جوان

در جامعه ایران چه بود؟ وی با اربابانش از این اقدام، چه سودی می‌بردند و در پی تأمین کدام هدف بودند؟ عباس سلیمی نمین پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به این سؤال اینگونه پاسخ داده است:

«مهم‌ترین رکن هویت ملت ایران، مذهب تشیع است. رضاخان با برنامه‌های ضددینی خود، از جمله کشف حساب و ممانعت از برگزاری جلسات عزاداری، به‌ویژه در ماه محرم و حتی اجرای برنامه‌های بزم در این موسم، به‌زعم خود تیشه به ریشه دین می‌زند و وقاحت را به جایی می‌رساند که در اواخر سلطنت خویش، در روزهای تاسوعا و عاشورا، کارناوال شادی به راه انداخت و راقصه‌ها و فواخش پشت کامیون‌هایی با صدای ساز و آواز، می‌رقصیدند تا به این نحو و به تحقیر آمیزترین وجه ممکن، اعتقادات دینی مردم را - که با گوشت و پوست آنها درهم آمیخته بود - به سخره بگیرد. انگلیسی‌ها و همه قدرت‌های ایران وجود داشته باشد و فراتر از آن، تازمانی که مکتب سیدالشهدا(ع) الهام‌بخش این ملت باشد، نمی‌توانند آنها را به تسلیم وادار کنند! به همین دلیل توسط رضاخان، به تخریب آثار دینی و فرهنگی مردم می‌پردازند، تا آنان را از مهم‌ترین ابزار مقابله با ظلم و استعمار محروم سازند! هیچ یک از کاندیداهای مورد نظر انگلیسی‌ها، وقاحت، دستورپذیری و نادانسی رضاخان را در باب مقوله‌های هویت، تعصب ملی، وطن پرستی و غیرت نداشت. هدف اصلی انگلیسی‌ها، شکستن توان دفاعی ملت ایران بود تا دیگر جرئت نکنند در برابر قدرت مطلق زمانه، بایستند و با فتوای یک مرجع، بساط آنها جمع شود. این حقیقتی است که خود محروم میرزای شیرازی هم بدان واقف بود. می‌گویند موقعی که نهضت تنباکو پیروز شد، هنگامی که برای تبریک زردایشان رفتند، دیدند که ایشان ناراحت هستند. علت را پرسیدند و ایشان فرمودند: استعمار تاکنون نقطه قوت ملت ایران را نمی‌دانست، ولی حالا متوجه شده است که باید به کدام نقطه حمله کند و از حالا به بعد، چنین خواهد کرد... انتخاب رضاخان با ویژگی‌هایی که به برخی از آنها اشاره شد، دقیقاً در راستای همین برنامه بود. ملت ایران باید شکسته می‌شد و هیچ گزیننه‌ای بهتر از رضاخان مطیع، بی‌سواد و بی‌هویت، نمی‌توانست این کار را طبق برنامه‌های انگلیسی‌ها به سرانجام برساند...»

■ **رضاخان و نهادسازی موازی مذهبی**
یکی از خواندنی‌ترین سرفصل‌ها، در سبناه اقدامات رضاخان در حوزه دین سستیزی، ایجاد نهاد موازی مذهبی برای کنترل کنش‌ها و واکنش‌های دینداران جامعه است. تأسیس «مؤسسه وعظ و خطابه» که به دستور قزاق تأسیس شد و وی می‌توان در این راستا فعالیت کرد. با این همه بدبینی عمومی به حاکمیت و فاقد اصالت قلمداد شدن این نهاد، موجب گشت تا بازار آن رونقی نیابد و بسیاری زود به پایان خط برسد. سارا اکرایی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، از آغاز و انجام ماجرا چنین تحلیلی دارد:

«مؤسسه وعظ و خطابه که به دستور رضاشاه و به تقلید از دانشگاه‌های اروپا با تبلیغ و حمایت روشنفکران و تجددخواهان کار خود را آغاز کرد، عمر چندانی نیافت و پس از دو سال فعالیت رسمی، منحل و اصل صحنه تبلیغ و ترویج علم و دین خارج شد. انحلال زودهنگام مؤسسه یادشده بیش از هر چیز نمایانگر ناکارایی و تجددخواهانکانه بودن اهداف مورد نظر طراحان آن است. صرف‌نظر از عوامل انحلال مؤسسه وعظ و خطابه که بیشتر مربوط به مشکلات اداری، کمبود بودجه، شتاب‌زدگی در طرح و اجرای برنامه‌ها و ساختار رژیم بی‌پایه بود، را می‌توان مهم‌ترین علت آن در همکاری نکردن حوزه علمیه قم و روحانیان بزرگ و علمای بلاد با مؤسسه یادشده و حضور نیافتن آنها در کلاس‌های این مؤسسه دانست. بی‌شک پیشینه نهاد مذهب در ایران که همواره حکایت از استقلال این نهاد از دولت می‌یابند، محکم آن با جامعه دارد، یکی از مهم‌ترین دلایل عدم پذیرش نهادهای دینی دولتی از سوی روحانیان وقت بوده است. افزون بر موارد یادشده، باید به این نکته نیز اشاره کرد که در ذیل مؤسسه وعظ و خطابه، دولت می‌کوشید به اقداماتی همچون اعزام روحانیان به خدمت نظام وظیفه، محدود کردن کلاس‌های محکم شرع، محروم کردن معلمان از سوی دولت برای صدور جواز مدارس مذهبی و پوشیدن لباس روحانیت دست بزند. این اقدامات رضاشاه بیش از «اصلاحات» دیگر، علماً را به معارضه فرامی‌خواند و آنها را آشکارا مقابل شاه قرار می‌داد. با این همه مجموعه این تدابیر برای آموزش و عاظ با ناکامی مواجه شد. بنابر اسناد، در ابتدای کار که تمام هم و غم دولتمردان، در شرکت هرچه بیشتر و گسترده‌تر روحانیت در مؤسسه وعظ و خطابه قرار گرفته بود، تعداد افراد شرکت‌کننده آن قدر کم بود که مجبور شدند ملاک سنی را نیز ۲۵سال به ۴۵ سال فرستادند، اما این تدبیر ناز مؤثر واقع نشد و برنامه‌ریزان آن به این نتیجه رسیدند که وجود مؤسسه برای این تعداد اندک بهبوده است و ناگزیر در سال ۱۳۱۷ش. تصمیم به انحلال آن گرفتند. فرجام کار مؤسسه وعظ و خطابه مانند بسیاری دیگر از طرح‌های مدرن‌سازی رضاشاه که با زیست‌بوم فرهنگی و اجتماعی ایران همخوانی نداشت، بیانگر این امر است که رضاخان با دست‌اندازی به پایگاه مذهبی و ایجاد نهادهای مذهبی دولتی مانند این مؤسسه در عمل نتوانست موفقیتی به‌دست آورد و به دنبال آن دولت مجبور شد در سال ۱۳۱۷ «سازمان پرورش افکار» را به جای آن تأسیس کند...»